

معجزه‌های در آموزش و پرورش

نقد و بررسی طرح «چلچراغ»

اشاره:

بیست و سومین نشست نقد آثار ادبی کودک و نوجوان که به نقد و بررسی طرح چلچراغ اختصاص داشت، سوم مردادماه ۸۱ برگزار شد. در این نشست که با حضور داود غفارزادگان، دبیر این طرح برپا شده بود، وی درباره اجرای این طرح از سوی دفتر انتشارات کمک آموزشی وزارت آموزش و پرورش، سخن گفت و سپس حاضران درباره این طرح و شیوه زندگی‌نامه‌نویسی، به گفت‌وگو پرداختند.

کاموس: همان‌طور که دوستان اطلاع دارند، این جلسه از سلسله جلسات نقد و بررسی کتاب ماه، به بررسی و نقد «طرح چلچراغ»، اختصاص دارد که شامل زندگی‌نامه‌نویسی به سبک داستانی، برای نوجوانان است. این طرح، توسط دفتر تألیف وزارت آموزش و پرورش انجام گرفته و یکی از بنیان آن، آقای داوود غفارزادگان، از نویسندگان خوب کودک و نوجوان و هم‌چنین بزرگسال ماست که امروز در خدمت‌شان هستیم. جلسات گذشته ما (مخصوصاً دو سه جلسه قبل)، بیشتر به مباحث تئوری و در واقع، به مبانی نظری ادبیات کودک و نوجوان مربوط بود، اما از آن جا که نشریه کتاب ماه، حاصل تلاش مجموعه‌ای از منتقدان، علاقه‌مندان و دوستداران ادبیات کودک و نوجوان است، واجب دانستیم که به برخی از فعالیت‌ها و حرکت‌های مربوط به کودک و نوجوان واکنش نشان دهیم که از آن جمله، برنده شدن کتاب آقای بایرامی بود که جلسه پیش به ایشان پرداختیم و این جلسه هم به طرح چلچراغ می‌پردازیم. در این طرح، بیش از صد عنوان کتاب نوشته و چاپ شده است و بسیاری از نویسندگان کودک و نوجوان ما در آن دخیل بوده‌اند و جا دارد که کتاب ماه، به این حرکت واکنشی نشان دهد؛ کما این که جلسه بعدی ما نقد و بررسی کتاب «صمد» ساختار یک اسطوره»، نوشته محمد هادی محمدی و دکتر علی عباسی خواهد بود. برای این که ورودیه‌ای داشته باشیم به بحث زندگی‌نامه‌نویسی، از استاد محمود حکیمی، چهره شناخته شده ادبیات کودک و

نوجوان، خواستیم تشریف بیاورند اشاره‌ای به این مبحث و تاریخچه زندگی‌نامه‌نویسی داشته باشند و سپس در خدمت آقای غفارزادگان هستیم. نیم ساعت آخر جلسه را هم به پرسش و پاسخ اختصاص می‌دهیم و می‌دانیم که دوستان حاضر، نکته‌ها و سؤال‌های زیادی در مورد چلچراغ دارند که می‌خواهند طرح کنند.

حکیمی: آقای کاموس از من خواسته‌اند که در

مورد سرگذشت‌نامه یا شرح حال بحث کوتاهی داشته باشیم. البته در سری چلچراغ، کتابی از من منتشر نشده، اما در حیطه زندگی‌نامه‌نویسی، کتاب زندگی ناپلئون بناپارت، از من در سال ۶۴ توسط انتشارات امیرکبیر چاپ شده و در سال ۸۱ هم زندگی‌نامه دکتر سید حسین فاطمی، وزیر امور خارجه دکتر محمد مصدق را انتشارات قلم چاپ کرده است. سرگذشت‌نامه یا شرح حال، نوشته‌ای است که تقریباً گزارش یا شرح یک زندگی است. از نخستین سنگ نوشته‌های به دست آمده از تمدن‌های اولیه مثل ایران، مصر، سومر، بابل و تمدن‌های باستان، سرگذشت‌نامه‌هایی روی سنگ نوشته‌ها می‌بینیم. بیشتر این‌ها خود نوشت یا بیوگرافی است. شاید بتوان گفت که در دوران باستان، اولین سرگذشت‌های مدون را «پلوتارک» نوشت که از اهمیت ارزشمندی برخوردار است و بعد هم «گزنون». در ایران باستان هم زرتشت، مخصوصاً در قسمت اول گاتاها که خودش نوشته، به گونه‌ای شرح زندگی خودش را

آورده. الان چون فرصت نیست، من سریع به ایران معاصر می‌آیم. در ایران معاصر، مرحوم مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران را نوشته است. قبل از آن هم البته، شرح حال زیاد داریم که بعضی از آن‌ها را من یادداشت کرده‌ام. زندگی‌نامه‌نویس باید ویژگی‌های خاصی داشته باشد. یکی این که از شرایط تاریخی و اجتماعی شخصی که می‌خواهد زندگی‌نامه او را بنویسد، اطلاع داشته باشد. دوم این که وقتی می‌خواهیم زندگی‌نامه بنویسیم، طبعاً باید از کتاب‌ها و منابع مختلفی استفاده کنیم. مثلاً در مورد امیرکبیر، صرفاً نمی‌توانیم یک کتاب را بررسی کنیم و از روی آن، زندگی‌نامه را بنویسیم. بسیاری از مورخان زمان ناصرالدین شاه، در مورد مرگ امیرکبیر، خیلی ساده نوشته‌اند که امیرکبیر، به علت بیماری فوت کرد. در نسخ التواریخ هم این جور نوشته شده است. فقط یک مورخ شجاعی داریم در زمان ناصرالدین شاه، یعنی میرزا محمد جعفرخان خورموجی، معروف به حقایق‌نگار که در کتابش نوشت، امیرکبیر بر اثر بیماری نمرده، بلکه به شهادت رسیده. بلافاصله ناصرالدین شاه واکنش نشان داد و او را تبعید کرد. بنابراین، کسی که می‌خواهد زندگی‌نامه بنویسد، باید کتاب‌های متعددی را بخواند؛ مخصوصاً اگر تاریخی باشد. چون من در مورد بسیاری از رجال عصر ناصرالدین شاه کار کرده‌ام، معمولاً کسانی که می‌خواهند زندگی‌نامه بنویسند، از خاطرات میرزا حسن خان اعتمادالسلطنه استفاده می‌کنند. میرزا

رجوع می‌کنیم، می‌بینیم سراسر عشق و علاقه به ایران زمین است. بنابراین کسی که زندگی‌نامه می‌نویسد، نباید فقط یک سری کتاب مربوط به یک دوره تاریخی را بخواند. او باید کتاب‌های متعددی بخواند. بیشتر کسانی که زندگی‌نامه می‌نویسند، از روی خاطرات می‌نویسند. خاطرات واقعاً برای زندگی‌نامه‌نویسی بسیار جالب است، اما باید به یک نکته دقت کنیم. به نظر من، کسی که می‌خواهد زندگی‌نامه بنویسد، باید روان‌شناسی شخصیت را بداند. معمولاً کسی که خاطره می‌نویسد، می‌خواهد از مواضع خودش، حتی اگر مواضع غلطی هم باشد، دفاع کند. به عنوان مثال عرض می‌کنم؛ اگر خاطرات صدراالشراف را خوانده باشد، تمام تلاشش این است که از خودش دفاع کند. در حالی که او در دادگاهی که محمدعلی شاه، علیه مشروطه‌طلبان تشکیل داد قاضی بود و هم فرمان قتل ملک‌المتکلمین و هم شخصیت‌های دیگر را داده. وقتی به خاطرات او نگاه می‌کنیم، تلاش می‌کند که بگوید نه، من این کار را انجام نداده‌ام. اگر کسی که می‌خواهد زندگی‌نامه بنویسد، فقط به خاطرات صدراالشراف مراجعه کند، طبعاً نمی‌تواند بسیاری از مطالب را دقیق بنویسد. نمونه دیگر، خاطرات کیانوری است. وقتی خاطرات کیانوری را می‌خوانید، می‌بینید که تا آخرین لحظات زندگی‌اش، از کمونیسم و ماتریالیسم دفاع می‌کند. او هم تلاش می‌کند از مواضع خود و حزب توده دفاع کند. بعضی از این‌ها، گذشته از این که از مواضع خودشان دفاع می‌کنند، گاهی از نظر شخصیتی هم

صحبت کرد. او فردی بود که دوگانه رفتار می‌کرد. وی در مورد تمام صدراعظم‌های ناصرالدین مطالبی در کتابش نوشته که به عنوان کتاب درسی، دارالفنون تدریس می‌شد. در آن کتاب، از تمام صدراعظم‌ها تعریف می‌کند، اما در خاطراتش به همه آن‌ها حملات تندی می‌کند. به عنوان مثال، او کتاب را به امین‌السلطان تقدیم کرده است. می‌دانید که امین‌السلطان، هم در زمان ناصرالدین شاه صدراعظم بوده و هم در زمان مظفرالدین شاه. بله، کتاب را به او تقدیم و بسیار از او تعریف کرده و چه واژه‌هایی را به پای امین‌السلطان ریخته است، اما وقتی که خاطراتش را می‌خوانیم، می‌بینیم که بدترین واژه‌ها و اتهامات را به او نسبت می‌دهد.

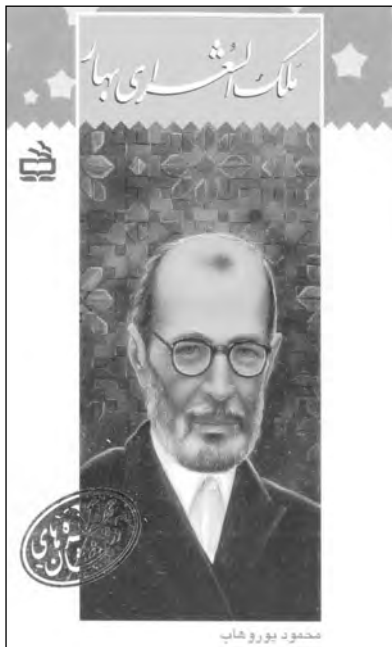
بنابراین، کسی که می‌خواهد زندگی‌نامه بنویسد، باید افرادی با اندیشه‌های منافقانه، مثل میرزا حسن‌خان را بشناسد و حواسش جمع باشد.

کسی که می‌خواهد زندگی‌نامه بنویسد، هم‌چنان که مورخ، باید انسان متعهدی باشد. کسی که متعهد نبوده و به روز حساب و قیامت اعتقاد نداشته باشد، طبعاً تحت تأثیر نظام مسلط قرار می‌گیرد. به عنوان مثال، من در مورد زندگی‌نامه دکتر حسین فاطمی، وزیر امور خارجه دکتر مصدق، کتاب‌های زیادی خوانده‌ام. کتاب‌هایی که زمان شاه درآمده، سراسر دروغ، تهمت و کذب است. اخیراً هم آقای شعبان جعفری یا همان شعبان بی‌مخ که کتاب خاطراتش درآمده، خیلی به دکتر فاطمی حمله کرده است. در حالی که وقتی به زندگی این انسان بزرگ

حسن‌خان اعتمادالسلطنه، از رجال بسیار عجیب و شگفت‌دویست سال اخیر است که معلومات و دانش او فوق‌العاده زیاد بود. این موضوع، از تعداد زیاد نوشته‌های او پیداست. البته، مرحوم محیط طباطبایی و علامه قزوینی، می‌گویند که همه این آثار از خودش نیست، بلکه اشخاصی در سازمانی که در زمان ناصرالدین شاه تشکیل شده بود، می‌نوشتند و او به اسم خودش منتشر می‌کرده است. بحث راجع به میرزا حسن‌خان اعتمادالسلطنه مفصل است، ولی حتی کسانی که با او به شدت مخالف هستند، منکر دانش وسیع او نمی‌شوند. می‌دانید که او یک روزنامه‌خاطرات دارد و فکر می‌کنم اطلاع داشته باشید که وی ۲۵ سال تمام، وزیر انطباعات ناصرالدین شاه بوده است.

این شخص، هنگام ناهار و وقت شام، وقتی که ناصرالدین شاه مشغول غذا خوردن بوده، روزنامه‌های فرانسوی را می‌آورد و مطالبی را که راجع به ایران نوشته بودند، انتخاب می‌کرد و برای ناصرالدین شاه می‌خواند و بعد ترجمه می‌کرد.

بنابراین، هم زبانش خوب بوده و هم اطلاعات زیادی داشته. ولی متأسفانه، فرد متعهدی نیست. من فقط یک مورد آن را عرض می‌کنم؛ او کتاب مشهوری دارد در مورد صدراعظم‌های ناصرالدین شاه. شگفت‌انگیز است که این کتاب را به صدراعظم ناصرالدین شاه هدیه داده و خیلی هم از او تعریف کرده است، اما در خاطرات شخصی‌اش این طور نیست. در مورد خاطرات میرزا حسن‌خان باید مفصل



محمود یوروهاب



مهناز بهمن



فرهاد حسن‌زاده

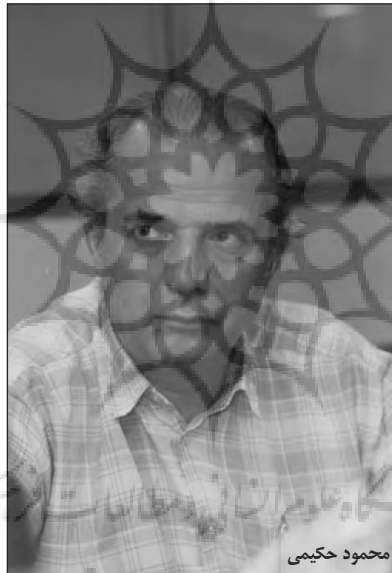
مبنی بر این که به کتاب‌های دکتر شریعتی نباید دست زد. زندگی‌نامه این شخصیت‌های بزرگوار، هر دو در این طرح نوشته شده، در حالی که به اختلاف‌شان اصلاً اشاره نشده.

اگر تک‌تک بخواهیم به این زندگی‌نامه‌ها نگاه کنیم، ارزشمند هستند، اما در یک نگاه کلی مسئله فرق می‌کند. در واقع، بیشتر از صد شخصیت تاریخ معاصر، از بین متفکرین، روشنفکران، مذهب‌یون و روحانیون در این مجموعه مطرح شده. حالا کاری به این نداریم که آیا نثر و شیوه داستانی آن‌ها تا چه اندازه موفق است و آیا واقعاً می‌شود زندگی واقعی یک نفر را داستان کرد یا نه.

سؤال این است که چرا وقتی به زندگی آقای مطهری و زندگی آقای شریعتی پرداخته شده، هیچ اشاره‌ای به اختلافات آن‌ها نشده؟ دانه‌های افتاده‌ای از این شانه را می‌بینیم. در میان این اسم‌ها جای چند شخصیت مهم خالی است شاید از نظر فکری با نظر شخصی خود من همسو نباشند، اما به هر حال در تاریخ معاصر ما بسیار نقش داشته‌اند و ما چه بخواهیم و چه نخواهیم، نوجوانان این‌ها را خواهند شناخت. این‌ها سؤالاتی است که در کل به این مجموعه وارد است، اما در خبر، من تک‌تک کارها را می‌پسندم و بسیار خوشحالم که توانستیم جلسه‌ای در این باره برگزار کنیم.

برای این که با چند و چون و کیفیت اجرای این طرح آشنا شویم و در پایان، دوستان به پرسش و پاسخ در مورد این طرح بپردازند، از آقای داوود غفارزادگان می‌خواهیم درباره راه‌اندازی این طرح و کیفیت کار برای ما صحبت کنند.

غفارزادگان: با سلام به دوستان حاضر در جلسه و تشکر از آقای حکیمی با توضیحاتی که در مورد تاریخچه زندگی‌نامه‌نویسی ارائه دادند...



محمود حکیمی

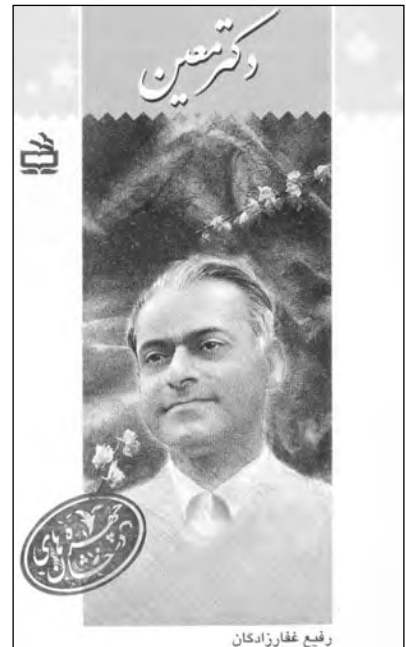
اما بحث ما این است که زندگی‌نامه‌نویسی برای نوجوانان و جوانان و کودکان، چه قدر اهمیت دارد و برای این که به قول آقای حکیمی، دچار این آسیب‌ها نشویم، باید ببینیم که موضع دولتی در زندگی‌نامه‌نویسی، تا چه حدی می‌تواند درست یا غلط باشد؟ من طرح سؤال می‌کنم تا آقای غفارزادگان، راحت‌تر وارد بحث شوند. بر فرض، می‌بینیم شخصیت‌هایی در این زندگی‌نامه‌ها هستند که بعضی‌هایشان، هم از لحاظ عقیدتی و هم از لحاظ شخصیتی، اختلاف‌های عمیقی با هم داشته‌اند. البته در مجموعه چلچراغ، بیشتر به زندگی‌نامه خانوادگی این اشخاص پرداخته شده است. احتمالاً چون از موضع دولتی نمی‌شد و نباید به بخش‌های دیگری از زندگی این افراد پرداخت. می‌دانیم که آیت‌الله مرعشی و دکتر شریعتی، با هم اختلافات بسیاری داشتند و حتی حکمی از طرف آقای مرعشی داشتیم

مشکل دارند. به عنوان مثال، وقتی خاطرات حسین مکی را می‌خوانیم، احساس می‌کنیم که دچار نوعی نارسایی (خودشیفتگی) است. او تصور می‌کرد که فرد اول ملی شدن صنعت نفت بوده و مصدق هم در کنار او حرکت‌هایی داشته است! عین جملات حسین مکی را می‌خوانم. «من در قسمت اعظم این مبارزات، نقش اساسی ایفا کردم. من توانستم با کمک مردم و دولت موقت، بی‌آن که قطره‌ای خون از بینی کسی جاری شود، انگلیسی‌ها را از تمام نقاط نفت‌خیز برانم و اختیار تام تأسیسات نفت را به دست ملت ایران بدهم.»

آن‌ها که تاریخ معاصر را خوانده باشند، می‌دانند که حسین مکی یکی از عواملی بوده که متأسفانه، در ایجاد کودتای ۲۸ مرداد مؤثر بوده (نه این که نقش مستقیم داشته باشد).

من معتقدم کسی که می‌خواهد زندگی‌نامه بنویسد، باید به روز قیامت و روز حساب معتقد باشد. اگر معتقد نباشد، خیلی راحت، تحت تأثیر یا به تشویق بعضی‌ها تاریخ را تحریف می‌کند و دروغ می‌نویسد. اما در مورد طرح چلچراغ، باید بگویم بعضی از آن‌ها را خوانده‌ام و به نظرم ارزشمند است. در ضمن، قرار است که من نیز در این طرح شرکت داشته باشم و زندگی عبدالحسین لاری را بنویسم که هنوز فرصت نشده است.

کاموس: نکته‌هایی که آقای حکیمی مطرح کردند، بیشتر به آسیب‌شناسی زندگی‌نامه‌نویسی مربوط می‌شد. از ایشان تشکر می‌کنیم. زندگی‌نامه‌نویسی، گونه‌ای شناخته شده است. برای مثال، کتاب «شور زندگی» ابروینگ استون، از قله‌های زندگی‌نامه‌نویسی است و نیز کتاب‌های دیگری که در اروپا، در زمینه زندگی‌نامه‌نویسی بیرون آمد.



رفیع غفارزادگان



محمد رضا یوسفی



محدث حسن حسینی

واقعیت این است که دلم می‌خواست برنامه به این شکل برگزار نشود. اگر اعضای شورای بررسی، همکاران دست‌اندرکار و نویسندگانی که برای ما کتاب نوشتند، حضور می‌داشتند، جلسه پربارتر می‌شد. هم‌چنین، ای کاش کتاب‌ها خوانده می‌شد و فرصت کافی برای توضیح دادن بود و بحث با این افاقه شبه‌روشنفکری «دولتی»، «غیردولتی» آغاز نمی‌شد، آن هم در مکانی که متعلق به دولت است و ماهنامه‌ای که با امکانات بی‌دریغ وزارت ارشاد به چاپ می‌رسد و باقی قضایا...

مسئله این است: ناشران خصوصی نمی‌خواهند یا نمی‌توانند روی طرح‌های بزرگ و اساسی که زمان‌برند و نیرو و هزینه زیادی می‌خواهند، سرمایه‌گذاری کنند. این جور کارها در کشور ما معمولاً به دو شکل انجام می‌گیرد. یا آدمی مثل دهخدا پیدا می‌شود، تمام زندگی‌اش را می‌گذارد تا مثلاً لغت‌نامه دهخدا نوشته شود یا ناچار باید تن به کارهای نصفه نیمه در مراکزی مثل دفتر انتشارات کمک‌آموزشی داد که خودش به هر حال کاری‌ست و قدمی‌ست کوچک که برداشته می‌شود. البته در همین مراکز دولتی هم شرط حضور یک دیوانه یا دلسوز یا هر اسمی که می‌خواهید رویش بگذارید، بالاسر کار ضروری‌ست.

طراح اصلی «چلچراغ» مدیرکل قبلی دفتر، آقای سیدمحسن گلدان‌ساز و همدلی معاون ایشان جناب آقای محمد ناصری بود. ابتدا قرار بود طرح در مورد ۴۰ شخصیت از مفاخر معاصر باشد، اما کار گسترش پیدا کرد و به بیش از ۲۰۰ شخصیت رسید. با لحاظ ظرفیت‌های موجود جامعه ما در انتخاب شخصیت موضع‌گیری نکردیم و این به گمان من حداقل توقع از یک کار تحقیقی و علمی است. البته من روی ظرفیت و پذیرش سیستم فکری آموزش و پرورش تأکید کردم و همان طور که دوستان می‌دانند

محمود حکیمی:
من معتقدم کسی که
می‌خواهد زندگی‌نامه بنویسد،
باید به روز قیامت و
روز حساب معتقد باشد.
اگر معتقد نباشد، خیلی راحت،
تحت تأثیر یا به تشویق
بعضی‌ها تاریخ را تحریف می‌کند
و دروغ می‌نویسد.

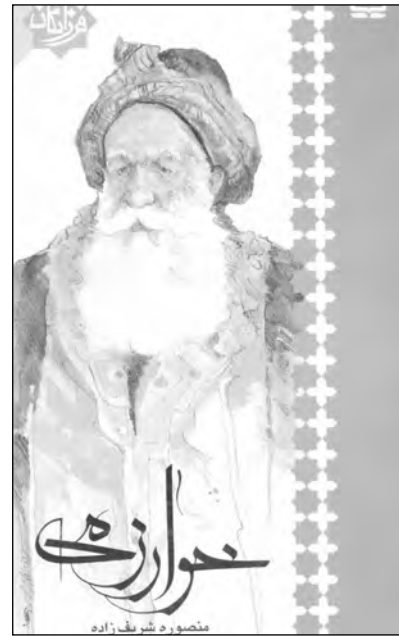
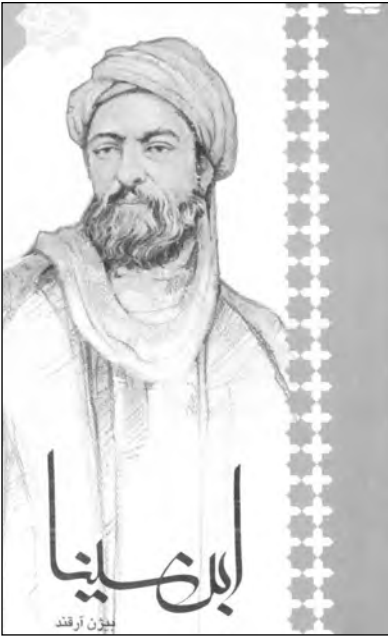
ناشرهای دولتی باید همین باشد. چاپ آثار متوسط و بی‌ارج مشکلی را حل نمی‌کند. تدوین و چاپ دایرةالمعارف سال‌ها طول می‌کشد. تالیف یک‌سری زندگی‌نامه وقت می‌برد و هزینه می‌خواهد. ناشران خصوصی ما نه امکانش را دارند، نه دلسوختگی‌اش. می‌ماند همین نهادهای فرهنگی با امکانات ملی و مردمی که باید در جهت درست هزینه شود.

از همان ابتدا قصد ما تعیین چارچوب برای مؤلف نبود. ما به کسی نگفتیم چه‌گونه و چه چیز بنویس. طرح کلی را مشخص کردیم - زندگی‌نامه داستانی مطابق با مستندات تاریخی با عنایت به نیازها و ویژگی‌های مخاطب‌ها - و نویسنده‌ها دست‌شان باز بود.

اگر مشکلی وجود دارد در دیدگاه‌مان است. وقتی داستان یا زندگی‌نامه می‌نویسیم، نمی‌توانیم از خودمان فاصله بگیریم. مسایل شخصی و نظرگاه‌های خودمان را لحاظ می‌کنیم. دچار خودسانسوری می‌شویم و نهایتاً دست در دست هم جامعه‌ای می‌سازیم که نفس کشیدن در آن غیرممکن می‌شود. آن وقت بازار تهمت و افترا رواج می‌گیرد و هرکس، کس دیگر را متهم می‌کند و اشخاص همان‌طور که در موضع قضاوت مثل آب خوردن در مورد دیگران نظر می‌دهند، در موضع متهم هم آماج تیرهای افترا قرار می‌گیرند و کس به کس نمی‌گوید که مموی بگذریم...

در مورد کارشناسی آثار باید بگویم کارمان چند مرحله‌ای است. کارشناسی تخصصی که بیشتر توسط اساتید و افراد خبره انجام می‌گیرد، کارشناسی داخلی روی نثر و روایت که بیشتر از نویسنده‌های کودک و نوجوان و نیروهای دفتر کمک می‌گیریم. البته اول‌ها یک مرحله دیگر هم بود که بسیار

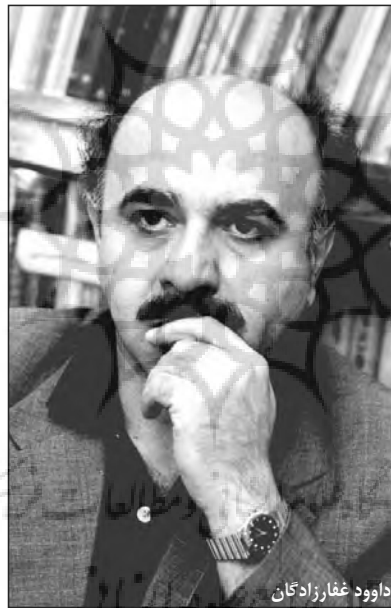
این کار به هر صورت در جامعه ما آن چنان ممکن نیست. چه در موضع اجرا، چه در موضع تالیف، هنوز فاصله داریم با این که غرض و مرض‌های خود را توی کار نریزیم. برای همین کمتر نهاد و مرکز دولتی پیدا می‌شود که بتواند کاری مثل کتاب کوچک شاملو تدوین کند یا کمتر کسی پیدا می‌شود که بیهقی‌وار باشد و در موضع تالیف بتواند فاصله را رعایت کند. از دوستانش فرشته نسا زد، از دشمنانش دیو. از همان ابتدا تمام تلاش ما این بود که از سیاست‌زدگی بپرهیزیم و نیز ظرفیت‌های موجود را نیز در نظر داشتیم، چون می‌خواستیم کار کنیم. این که آموزش و پرورش تن به چنین کاری داد، به نظر من کار بزرگی بود. البته کار دفتر انتشارات کمک‌آموزشی جز این هم نمی‌تواند باشد، اما در کشور وقتی نهادی کار خودش را انجام می‌دهد، انگار معجزه‌ای رخ می‌دهد. در کل، سمت و سوی



در محتوای نوشته‌ها هیچ دخالتی نکرده و نیامده به نویسنده بگوید، این مطلب را در مورد فلان شخصیت بنویس و به فلان موضوع اشاره نکن. اتفاقاً مشکل ما برعکس بوده. من معتقدم که اغلب ما به عنوان نویسنده دچار خودسانسوری هستیم. نگاه نویسندگان ما به این جور کارها متفاوت است. مثلاً ما فرق کار سفارشی با کار تحقیقی را هنوز نمی‌دانیم. در دنیای غرب برای یک پروژه چارچوب تعیین می‌کنند، قرارداد می‌بندند، پیش پرداخت می‌دهند و کار هم انجام می‌شود.

کاموس: ایا اگر شیوه دیگری غیر از سفارشی نویسی را برای این طرح انتخاب می‌کردید، موفق تر نبودید؟ با توجه به این که بالای دویست و چهل کتاب چاپ شده، فکر می‌کنم مبلغی بالای چهارصد میلیون تومان هزینه شده باشد. اگر اشتباه نکنم، با توجه به حق التألیف و هزینه چاپ کتاب‌ها و توزیع آن‌ها، احتمالاً رقمی در حدود سی صد تا چهارصد میلیون هزینه شده است. البته، نظر شخصی من، این است که مجموعه کار مثبت درآمده، اما اگر قبل از شروع کار، کارشناسی بیشتری می‌شد و اگر به جای سفارشی نویسی، براساس علایق نویسندگان به شخصیت‌ها، طرح را پیش می‌بردید، آیا موفق تر نبودید؟ همان طور که شما گفتید، مقوله سفارشی نویسی هنوز در کشور ما جا نیفتاده و نویسندگی به عنوان یک شغل و حرفه مطرح نیست و حاکم‌تر نویسندگی‌ها می‌بینیم که از راه نویسندگی، تمام و کمال زندگی می‌کند.

غفارزادگان: ببینید، البته کار با طمانینه شروع شد. این طوری هم نبود که ناگهانی کار را شروع کنیم. مسأله این است که ما دست‌مان خالی بود. حتی دو تا کتاب هم نداشتیم به آن رجوع کنیم. چند عنوان زندگی‌نامه ترجمه‌ای متوسط بود و دیگر هیچ.



داوود غفارزادگان

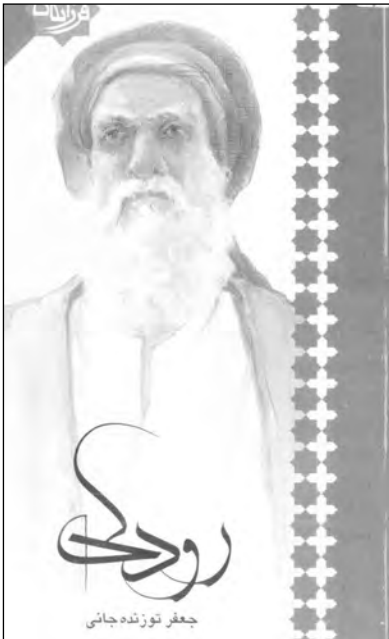
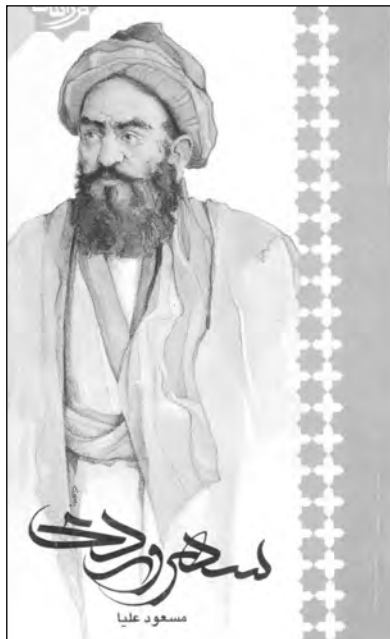
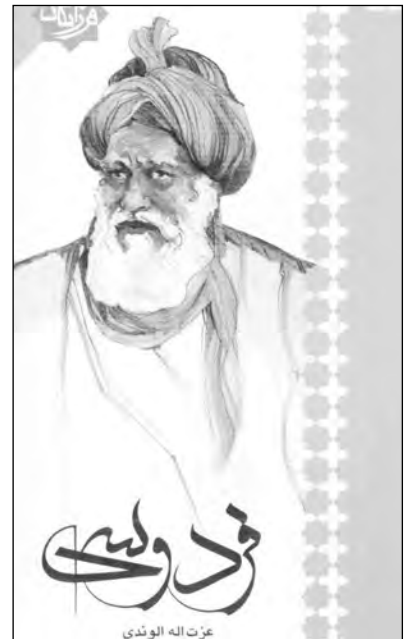
بهتری انجام دهیم و به هر حال، تجربه‌های جدیدی کسب کردیم. مسائل دیگری هم هست که به نظر من خیلی پیچیده است. ببینید، آدم‌های خیلی حرفه‌ای و بنام، سمت این کارها نمی‌آیند. هر چند ما در بین نویسندگانی که در طرح چلچراغ کار کردند، همه جور نویسنده داریم؛ از نویسنده مشهور ادبیات بزرگسال و استاد دانشگاه و محقق و نویسنده نوجوان تا نویسندگانی که کم‌تر شناخته شده و روزنامه‌نگار. بنابراین، نویسندگانی ما یک دست نیستند و نمی‌توانیم سخت‌گیری هم بکنیم. متأسفانه، آن مسایلی را که آقای حکیمی، به درستی اشاره کردند که زندگی‌نامه‌نویس باید در نظر بگیرد، اغلب نویسندگانی ما در نظر نمی‌گیرند. از طرفی، دوستان می‌توانند شهادت بدهند که دفتر،

کارساز و خوب بود. آثار رسیده را میان ۱۲ نفر از دانش‌آموزان دوره راهنمایی و نظری میان مدارس پخش می‌کردیم و نظرات بچه‌ها را می‌گرفتیم. نظرها بسیار خوب و گاه حیرت‌انگیز بود. اما متأسفانه چون تعداد کار زیاد بود، نتوانستیم ادامه دهیم. مدارس چند ماهی با ما همکاری می‌کردند و دیگر نمی‌توانستند با دفتر همگام شوند. و این در حالی است که ما پنج - شش سال است که بی‌وقفه هر هفته در دفتر جلسه داریم و البته توقع بیش از اندازه هم نمی‌شود از دیگران داشت.

کاموس: آقای غفارزادگان، بعضی دوستان می‌گفتند کارها به لحاظ شیوه نگارش و قدرت داستان‌پردازی و... یک‌دست نیست. به عبارتی، بعضی کارها خیلی قوی و تعدادی بسیار ضعیف است.

غفارزادگان: ببینید، ضعف کارها بیشتر از این که به نویسندگان برگردد، شاید به خود ما مربوط باشد. واقعیت این است که ما با ناشی‌گری کار را شروع کردیم. در ایران، قبلاً چنین کاری نشده بود. بیشترین کاری که انجام شده، در زمان مرحوم خانلری بود که در حدود ۳۷، ۳۸ جلد است که آن‌ها روی خلاصه‌ای از دیوان‌ها و کتاب‌ها کار کرده‌اند و کار خاصی هم روی آن‌ها انجام نگرفته است.

به عبارتی، کار خلاق نبود. زمانی که ما کار را شروع کردیم، آن چنان نگاه روشن و واضحی نداشتیم. من این را اقرار می‌کنم. ما به صورت تجربی حرکت کردیم. هر چند با دوستانی که اهل فن و خبره بودند، مشورت می‌کردیم و کتاب‌هایی را که درمی‌آمد برای اکثر دوستان می‌فرستادیم و نظرشان را می‌گرفتیم، به تدریج و در طول کار، فهمیدیم که می‌توانیم کارهای



البته در بخش بزرگسال کارهای بسیار خوبی انجام گرفته. «طرح نو» کتاب‌های خوبی چاپ کرده و اتفاقاً بیشتر اهل فن هم مؤلف آثار بوده‌اند. اما در عرصه نوجوان دست‌مان خالی بود و ناچار کار بافت و خیز بود. اما در مورد مقولهٔ سفارشی‌نویسی... به نظر من سفارشی‌نویس به کسی می‌گویند که پول می‌گیرد و خلاف عقیده‌اش می‌نویسد یا نه، هرهری مذهب است و هرچا آشی باشد دست یارو کاسه است. بحث نویسنده‌های ملتزم هم داریم که جایش این جا نیست که آنهم نوعی برخورد عقیدتی با متن از طرف مؤلف است که منجر به نوعی ادبیات خاص و بسته می‌شود. اما کار ما ربطی به این چیزها ندارد. ما با زبان داستان - به خاطر ایجاد رغبت در خواننده - خواستیم یک کار علمی و تحقیقی برای دانش‌آموزان دوره راهنمایی انجام دهیم.

کاموس: ما بیشتر در این جلسه، درمورد کلیات طرح صحبت می‌کنیم و احتمالاً بررسی خود کتاب‌ها را به نقدهای دوستان در کتاب ماه یا احتمالاً به جلسه دیگری واگذار خواهیم کرد. اگر دوستان در مورد کلیات طرح و شیوه اجرای آن و نیز نکات دیگر، مطلبی دارند، طرح کنند. ظاهراً نفر اول آقای جهانگیریان هستند. آقای جهانگیریان، آیا شما هم از کارشناسان طرح هستید؟

جهانگیریان: بنده کارشناس نبودم، از نویسندگان طرح بودم. فکر می‌کنم پیش از هر چیزی، یک بدهی به آقای غفارزادگان، به عنوان مجری طرح دارم. در کشور ما در این سال‌ها، آن قدر مدح و تمجید بی‌مورد صورت گرفته و از آدم‌هایی که شایستگی ق‌دردانی نداشتند، ق‌دردانی شده که فکر کردم اگر از آقای غفارزادگان ق‌دردانی کنیم، سوءتعبیر می‌شود. من به عنوان کسی که در حدود دو سال با آقای غفارزادگان همکاری داشتیم، شاهد کار آقای

داوود غفارزادگان:

این که آموزشی و پرورش
تن به چنین کاری داد،
به نظر من کار بسیار بزرگی بود.
به نظر من، ناشران دولتی
با توجه به امکانات شان،
باید در کارهای بزرگی
سرمایه‌گذاری کنند

غفارزادگان بودم. می‌توانم بگویم اگر همت و پشتکار آقای غفارزادگان نبود، شاید کار در مجموع، با کیفیت پایین بیرون می‌آمد. اگر حضور یک نویسنده نبود، یعنی کسی که با داستان و شیوه‌های روایت آشناست، با توجه به این که دوستان دیگر بیشتر کارشناس تاریخ بودند، کیفیت مجموعه خیلی پایین می‌آمد. آقای غفارزادگان به این اشاره کردند که انجام این کار در آموزش و پرورش، معجزه بود. در آموزش و پرورش ما هیچ‌وقت نسیمی از خلاقیت و نوگرایی نوزیده بنابراین، وقتی صحبت از این طرح پیش آمد، ما یک‌ه خوردیم. در واقع، انتظار نداشتیم که آموزش و پرورش، پایش را از آن شیوه‌های کهن و مرده فراتر بگذارد. من خیلی متأسف می‌شوم، وقتی می‌بینم که نسل جوان ما از ریشه‌هایش جدا می‌شود و گذشته‌اش را فراموش می‌کند. امروزه شما به هر نوجوان و جوانی بگویید که «مایکل جکسون» کیست، همه

می‌شناسند. شاید او هم به نوعی هنرمند باشد. مثلاً «رونالدو» را می‌شناسند، اما من در چهار دانشگاه، شاید از دویست دانشجو سؤال کردم که «عبدالله بن مقفع» کیست؟ هیچ‌کس جواب نداد. فارابی را دو نفر جواب دادند که آن‌ها هم شناخت زیادی نداشتند. می‌گفتند، مثل این که موسیقی کار می‌کرده یا فیلسوف بوده. این در حالی است که فقط در فرانسه، چهل کتاب راجع به فارابی نوشته شده و در کشور ما شاید پنج، شش کتاب؛ آن هم آن قدر سنگین است که قابل استفاده برای نسل جوان نیست. فارابی را ما به‌گونه‌ای نوشتیم که کودکان و نوجوانان ما بتوانند بخوانند و بفهمند. فارابی اولین جامعه‌شناس تمدن اسلامی بود. اولین کسی که موسیقی را مدون کرد و نخستین کسی که نت نوشت. اولین کسی که طراحی ساز کرد. فارابی فیلسوف، فارابی معلم! عبدالله بن مقفع اگر نبود، الان کلیله و دمنه هم نبود، شاید خیلی چیزهای دیگر نبود و فردوسی هم همین‌طور. اگر نبود، شاهنامه هم نبود. من در مقاله‌ای گفتم که اگر عبدالله بن مقفع نبود، چیزی به نام ادبیات پیش از اسلام برای ما وجود نداشت و اصلاً از بین رفته بود. این مرد این‌ها را ترجمه و حفظ کرد به زبان عربی. من نمی‌خواهم الان از همه این‌ها دفاع کنم. فقط می‌خواهم بگویم که امروز این سؤال‌هایی که آقای کاموس، از آقای غفارزادگان کردند، در حد گفت‌وگویی در جمع اهل قلم خوب است، اما فرصت خوبی است که از زحمات آقای غفارزادگان تشکر کنیم. من شاهد بودم که اصلاً برای ایشان منافع مادی نداشت. فقط فداکاری بود به خاطر عشقی که به این مردان و زنان بزرگ تاریخ ایران داشتند. ایشان در مقابل کسانی ایستادگی کردند که شاید اگر ما بودیم، تاب این ایستادگی را نداشتیم. با کسانی رو به رو بودند که اصلاً



آناتومی، گویای چهره آن شخصیت‌های محبوب نیست. گفتند که این‌ها خارج از اراده ما صورت گرفته است. اشاره‌ای شد به سفارشی‌نویسی. درست است، سفارشی‌نویسی اصولاً در فرهنگ ما بد جا افتاده است. به محض این که صحبت از سفارشی‌نویسی می‌شود، ما انتظار کارهایی با کیفیت پایین داریم. البته، من خودم عبدالله بن مقفع و اردشیر بابکان و فارابی را پیشنهاد دادم و به من توصیه نشد که این‌ها را کار کنم. با وجود این، اگر به من سفارش هم می‌دادند، فرقی نداشت. وجه منفی سفارشی‌نویسی این است که مثلاً به من بگویند، چون اردشیر بابکان شاه بوده، او را یک آدم طاغوتی و منفور ببین و من بگویم چشم. اما یک پژوهشگر، به دلیل این که مستقل است و به تاریخش وفادار، این کار را نخواهد کرد و ما هم این کار را نکردیم. به هر حال، من از تمام دوستانی که در این مجموعه بودند، سیاست‌گذاری می‌کنم. دلم می‌خواست دوستان دیگر هم بودند. امروز و این جلسه را بیشتر به صورت قدردانی از آقای غفارزادگان و دوستانی که در این طرح زحمت کشیدند، تلقی کنیم.

بکایی: عرض من این است که یک سری ایرادات که بر این کتاب‌ها گرفته می‌شود، ایرادات محتوایی و علمی است و بخشی ایرادات فنی که به زبان و شیوه روایت مربوط می‌شود. نقایص دیگری هم وجود دارد که به مسائل گرافیکی و چاپ کتاب‌ها برمی‌گردد. سوالم این است که آیا برای رفع این کاستی‌ها، چاپ مجدد می‌کنید و یا اگر لازم باشد، بعضی کارها را می‌دهید دوباره بنویسند؟

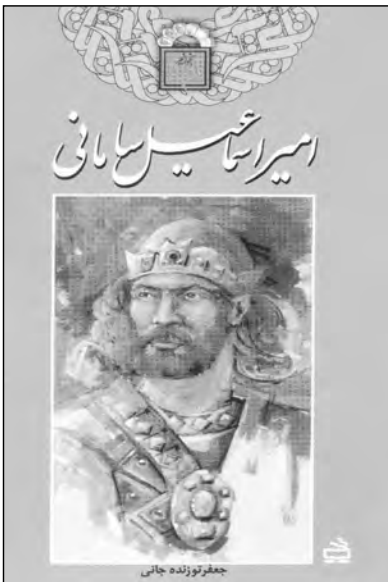
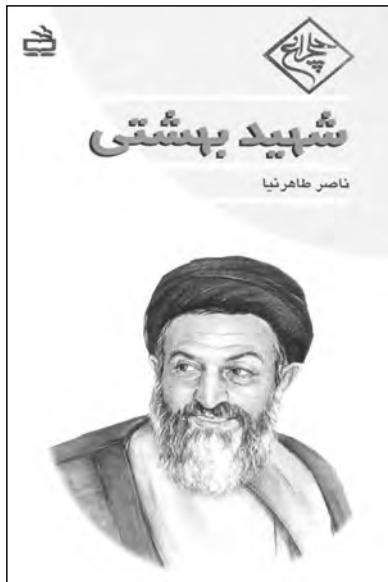
غفارزادگان: ببینید آقای بکایی، خود شما در این ادارات کار کرده‌اید ما در جایی کار می‌کنیم که وقتی اثر از زیر دست ما بیرون می‌رود، تقریباً می‌توان گفت که هیچ‌کاره هستیم؛ نه در ویرایش و نه در گرافیک و نه در مسائل دیگر. در بعضی کتاب‌های مجموعه، اشتباهات کوچک تاریخی وجود دارد که هم از دست



بهتری می‌داشت و به صورتی که بتوانند منابع بیشتر و بهتری در اختیار پژوهشگران قرار دهند تا چیزی از قلم نیفتد. شاید بعضی نویسنده‌ها این وسواس را نداشتند که بروند و به همه منابع دست پیدا کنند. مسئله دیگر، یک پارچه نبودن اندام این طرح بود. کسی مثل آقای غفارزادگان، دلسوزی می‌کرد و کار را انجام می‌داد، اما همین کار انجام شده، روی میز یک شخص دیگر می‌رفت و هشت ماه می‌ماند. متأسفانه، با قضیه به شیوه اداری برخورد می‌شد. یا ویراستار کار را می‌گرفت و هیچ عجله‌ای به خرج نمی‌داد. نیروی متمرکزی که کاملاً در اختیار مجری طرح باشد و مجری طرح خودش آن را انتخاب کرده باشد، نبود.

من به آقای غفارزادگان گفتیم که از طرح‌های روی جلد این کتاب‌ها اصلاً راضی نیستیم؛ بعضی‌ها هایش مرده و مات است و حتی به لحاظ

نمی‌فهمیدند چه ضرورتی دارد که ما بیاییم و در مورد سعدی و حافظ کتاب بنویسیم. توجیه کردن چنین اشخاصی کار دشواری بود که من شاهد تلاش آقای غفارزادگان بودم. از طرفی، خوشحالم که این کار انجام گرفت و شاید در سال‌های آینده، نسل جوان ما و آن‌هایی که این کتاب‌ها را می‌خوانند، یک روزی بفهمند که در این مملکت، کسانی بودند که اگر ملت ما امروز آن‌ها را نمی‌شناسند، مردم دنیا آن‌ها را می‌شناسند. امروز اگر نسل جوان ما حافظ را نمی‌شناسند، یک روز در آلمان، گوته می‌آید و می‌گوید اگر حافظ نبود، من هم نبودم. من هرچه دارم، از دولت حافظ دارم یا لویی آراگون، می‌گوید که من هرچه دارم، از سعدی دارم و دیگران. همان طور که همه بزرگان غرب اعتراف کرده‌اند که ما از دانشمندان و ادیبان ایران بسیار آموختیم. اما اگر در کتاب‌های این مجموعه، به لحاظ محتوایی نقایص و کمبودهایی دیده می‌شود، دلیلش این است که منابع تحقیقی در اختیار نویسندگان نمی‌گذاشتند. وقتی یک نفر قرار است راجع به ملاصدرا، اردشیر بابکان و راجع به یک شخصیت تاریخی داستان بنویسد، اگر بنیاد تحقیقی نداشته باشد، واقعاً ارزشی ندارد. ما که نمی‌خواهیم داستان بنویسیم، می‌خواهیم زندگی بزرگان را روایت کنیم، ولی به شیوه داستان که برای مخاطب جذاب باشد. اگر تلاش فردی پژوهشگر و نویسنده نبود، شاید جنبه‌های زیادی از زندگی این بزرگان از قلم می‌افتاد و حیف می‌شد. وقتی من ابن مقفع را می‌نوشتیم، دیدم فقط دو کتاب خطی در کتابخانه ملی هست و منابع دیگری در ایران نیست. مگر می‌شود فقط با دو کتاب خطی به سراغ فردی به این بزرگی رفت. خلاصه از مجلات قدیمی، مقالات جالبی پیدا کردم که جنبه‌های تازه‌ای از شخصیت و زندگی او را برایم روشن می‌کرد. هم‌چنین، پیش افراد مطلع می‌رفتم و نکات تازه‌ای بر من آشکار می‌شد. انتظار می‌رفت که یک مقداری سازمان‌دهی علمی



نویسنده و هم از دست شورا در رفته و ویراستار هم ندیده. به هر حال، می‌دانید که بررسی دوباره آن هزینه می‌برد. چیزی که من پیشنهاد داده بودم، این نبود. اگر کار دست من بود و اختیارات کافی داشتم، اصلاً به این شکل کار را انجام نمی‌دادم. به نظرم در بخش مثلاً شعر، آدمی مثل شفیع کدکنی باید بالای سرش می‌ایستاد. در هر زمینه، اهل فن آن باید نظارت می‌کردند. متأسفانه، ما هیچ نظارتی بر نحوه چاپ و کارهای گرافیکی نداشتیم، من یک کتاب نوشتم و آن هم بی‌بهری بود. در مورد روی جلد آن، خیلی نگران بودم که نکند عکس پارکینگ بی‌بهری را روی آن کار کنند! به هر حال، ما در این شرایط کار کردیم و به نظرم زیاد بد نشده. دویست و سی تا چهل کتاب است. حدود صد کتاب تصویب شده و بعد هم به انتشارات مدرسه رفته و آن‌ها می‌خواهند این کار را انجام دهند. طول می‌کشد تا همه کارها چاپ و منتشر شود. مشکل کار الان به این صورت است. باید بگویم سی چهل درصد کارها خیلی خوب است و بعضی از نویسندگان کارهای بسیار خوبی نوشتند. من چند روز پیش کاری را می‌خواندم که واقعاً در نوع خودش بی‌نظیر بود حدود ۳۰-۴۰ درصد کارهای خوب و ماندگاری‌اند که دوستان نوشته‌اند؛ کسانی که برای قلم خودشان حرمت قائلند. یک سری کارهای متوسط داریم که به نظر من، برای نوجوانان خوب است. بچه‌های دبیرستان و راهنمایی بیشتر به این کتاب‌ها مراجعه می‌کنند. حتی اگر نخوانند و ورق بزنند و از این‌ها چیزهایی دریابورند، همین هم کافی است که اسمی به گوش شان بخورد. با جرأت به شما بگویم آن طور که ما کار کردیم، ناشران جلوی دانشگاه کار نمی‌کنند. به نظر من در آموزش و پرورش، سعه صدر زیادی نشان دادند. به هر حال، اگر ناشر دیگری پیدا شود و اشکالات این‌ها را رفع کند و کار خوب انجام دهد، خیلی عالی می‌شود.

بکایی: البته، من می‌خواستم از شما به عنوان

مهدی کاموس:
مجموعه کار مثبت درآمده،
اما اگر قبل از شروع کار،
کارشناسی بیشتری
می‌شد و اگر به جای
سفارشی نویسی،
براساس علایق نویسندگان
به شخصیت‌ها،
طرح را پیش می‌بردید،
آیا موفق‌تر نبودید؟

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات

ترازوی عدالت

دبیر کار تشکر کنم که آقای جهانگیریان زحمتش را کشیدند. فقط خواهش من این است که جلسه دیگری تدارک دیده شود و دوستانی که در این طرح کار کردند، بیابند و تجربیات خودشان را از مرحله جست‌وجو تا مرحله نوشتن و توزیع و بازخورد کارها با ما در میان بگذارند. این می‌تواند برای اهل قلم ما که در آینده می‌خواهند سراغ این کارها بروند، مفیدتر باشد. در هر صورت، کاری است که به قول آقای غفارزادگان، صد نفر آدم پژوهشگر، منتقد و نویسنده و استاد دانشگاه در آن دخیل بوده‌اند. هرکس تجربیاتی کسب کرده است. ما می‌توانیم از این‌ها استفاده کنیم.

کاموس: البته، این جا جلسه منتقدان است؛ یعنی بدون شک دوستان باید انتظار داشته باشند دیدگاهی که در این جا مطرح می‌شود، علاوه بر لحاظ کردن جنبه‌های مثبت، به کاستی‌ها می‌پردازد. آقای حکیمی و آقای جهانگیریان، اهمیت این کار را

مطرح کردند که چقدر جای چنین کارهایی خالی است. به خالی بودن جای قضیه می‌توان از دو دیدگاه نگاه کرد؛ یکی این که حرکتی انجام شده که مثبت است، اما از نگاه دیگر، چون تنها حرکت است، بدون شک تأثیر بسیاری دارد. کما این که خود آقای غفارزادگان گفتند که نوجوانان و دانش‌آموزان مراجعه زیادی می‌کنند و تعدادی از این کتاب‌ها به چاپ‌های بعدی هم رسیده. از این جهت، وظیفه منتقدان و علاقه‌مندان و دست‌اندرکاران ادبیات کودک و نوجوان است که به این سری کتاب‌ها (که ان‌شاءالله کامل می‌شود) واکنش کاملاً علمی و منطقی نشان دهند. دغدغه برگزاری این جلسه، همین نکته بوده، والا ما بدون تردید از همت فرد فرد کسانی که در این مجموعه کار کرده‌اند، متشکریم. بله، حتماً چنین خواهیم کرد. مخصوصاً که بسیاری از دوستان، هنوز فرصت نکرده‌اند که این کتاب‌ها را بخوانند. تردیدی نیست که بعد از مطالعه این آثار، نکات انتقادی بسیاری می‌تواند مطرح شود.

رفیعی: ببخشید، من می‌خواستم نام کتابی را که گفتید خوب است، (اگر موردی ندارد) بگویند تا ما هم به آن مراجعه کنیم.

غفارزادگان: هنوز آن کتاب به شورا نرفته است. من نظر شخصی خودم را می‌گفتم. خوب شد شما این سؤال را پرسیدید. خیلی وقت‌ها دوستان می‌آیند و من نظری را به آن‌ها انتقال می‌دهم و آن‌ها فکر می‌کنند که نظر شخصی من است. به هر حال، شورا وجود دارد. شاید نظر شورا با نظر دبیر طرح یکی نباشد. ببینید، بعضی چیزها در زمانه و شرایط خاصی، خیلی مهم جلوه می‌کند، ولی با گذشت زمان، چیزی که واقعاً اهمیت می‌یابد، آثاری است که یک نفر از خودش به جا می‌گذارد. این آثار، خودشان با مخاطب حرف می‌زنند. به نظر من، این جا فقط دو کار می‌شود انجام داد؛ یکی این که این کارها شناسانده شود. مثلاً این جلسه در این حد است که چنین طرحی وجود دارد

و آموزش و پرورش چنین کاری انجام داده است. واقعیت این است که ما کتابها را به اشخاص می‌دادیم تا نقد کنند. وقتی هیچ نقدی نیست، چه باید کرد.

شما یک کتاب بیاورید که در آن مؤلفه‌های زندگی نامه نویسی باشد و همین طور خاطره نویسی. هیچ کدام را نداریم. شما در مورد آدمی که سی سال پیش فوت کرده، اما همه چیز در مورد زندگی او از بین رفته است، چه می‌خواهید بنویسید؟ ما در چنین کشوری زندگی می‌کنیم. این‌ها باید نقد شود. مؤلفه‌های زندگی نامه نویسی برای نوجوانان باید مشخص شود و ضعف کارها تا بتوانیم در طول کار، این ضعف‌ها را برطرف کنیم. برخوردارهایی که با ما شده، به دو صورت بوده: عده کمی گفته‌اند دست‌تان درد نکند و عده‌ای هم گفته‌اند که گردن‌تان بشکند! چون دولتی است. غیر از این چیزی به ما نگفته‌اند.

نجف خانی: اولاً از شما تشکر می‌کنم. می‌خواهم بدانم این کتاب‌ها از چه سالی به بازار آمده و دومین سوالم این است که برای رواج این کتاب‌ها بین نوجوان‌ها چه کرده‌اید؟ از آن جا که ظاهراً نزدیک دویست و پنجاه کتاب را دربرمی‌گیرد، بیشتر نوجوان‌ها و جوان‌های ما قدرت خرید تمام این کتاب‌ها را ندارند. طبیعتاً فکر می‌کنم که آموزش و پرورش باید این کتاب‌ها را به کتابخانه‌های مدارس اهدا کند و بعد بازخورد این‌ها از مدارس مشخص می‌شود. من خودم در کتابخانه مدرسه‌ای به صورت داوطلب فعالیت می‌کنم و به نظرم یک سری از کتاب‌ها را در آن‌جا دیده‌ام.

غفارزادگان: حدود پنج سال پیش اجرای طرح شروع شد و فکر می‌کنم چاپ اولین کتاب‌ها در سال ۷۸ یا ۷۹ باشد. به هر حال، آموزش و پرورش باید این کتاب‌ها را توزیع کند. این کتاب‌ها باید به مدرسه‌ها فرستاده شود. من لیست کتاب‌هایی را که ارشاد می‌خرد، در کتاب ماه می‌بینم. واقعیت این است که فقط کتاب‌های کارتون می‌خرند. ظاهراً آن‌ها چنین تقسیم‌بندی کرده‌اند و گفته‌اند که شما از ناشران دولتی نخرید و از ناشران خصوصی بخرید. اما یک سری ناشر خصوصی داریم که صد رحمت به ناشر دولتی! هیچ آبرویی برای ناشر نگذاشته‌اند، همه چیز را به دست گرفته‌اند و به شدت هم بالا و پایین می‌پرند که ما ناشر خصوصی هستیم. در حالی که هیچ چیزشان خصوصی نیست. من فکر می‌کنم که کانون و حوزه هنری، خصوصی‌تر از این‌هاست.

معمارپور: آقای غفارزادگان، بستر انجام این کار به چه شکلی فراهم شد؟ شما گفتید هم آدم‌های حرفه‌ای و خبره در این کار نقش داشته‌اند و هم آدم‌هایی که در سطح تجربی کار می‌کنند. دیگر این که این کار شما تا کجا ادامه دارد؟

غفارزادگان: با این وضعیت فکر نمی‌کنم ادامه پیدا کند! من فقط منتظر روزی هستم که یقیناً ما بگیرند و بگویند که چرا این کارها را کردی! من پنج سال است که از زندگی و از داستان نوشتن افتاده‌ام.

جهانگیریان:

در آموزش و پرورش ما هیچ وقت نسیمی از خلاقیت و نوگرایی نوزیده بنابر این، وقتی صحبت از این طرح پیش آمد، ما یکه خوردیم. در واقع، انتظار نداشتیم که آموزش و پرورش، پایش را از آن شیوه‌های کهن و مرده فراتر بگذارد

به هر حال، با بیش از صد نفر نویسنده سر و کله زدن واقعاً سخت است. خیلی از اوقات نظر شورا را می‌دادیم، نویسنده بدش می‌آمد، هرچه دلش می‌خواست می‌گفت و می‌رفت. با این وضعیت کارها را ادامه دادیم. من ۱۸-۱۷ سال است که داستان می‌نویسم و با دوستانم ارتباط دارم. این بستر از همین ارتباط‌ها شکل گرفته و بعد که کارها چاپ شد و این طرف و آن طرف رفت، بعضی‌ها خوششان آمد و برخی از دوستان، دوستان‌شان را معرفی کردند. به این شکل کارها انجام می‌شد. بیشتر دوستان هم اهمیت کار را فهمیدند و خیلی کمک کردند.

دوستانی که در شورا هستند. هزینه‌ای که برای بررسی به این‌ها می‌دهند، خیلی پایین است و آن قدر پایین است که من از گفتن آن شرم دارم. این دوستان فقط به خاطر علاقه‌شان به جلسات می‌آیند و هیچ ارتباطی هم به آموزش و پرورش ندارند.

الوندی: ضمن این که از آقای غفارزادگان و همکاران‌شان در دفتر انتشارات کمک آموزشی، سپاس‌گزاری می‌کنم، می‌خواهم بگویم که «بی‌مزد بود و منت، هر خدمتی که کردم / یارب مباد کس را مخدوم بی‌عنایت.» ضمن این که آقای غفارزادگان کارهای بسیار ارزشمندی در این زمینه انجام داده‌اند، یک سری از دوستان هستند که متأسفانه هیچ عنایتی از لحاظ معنوی بر کارشان نشده است و این گروه، کسانی هستند که نامنامه یا فهرست اعلام این کتاب‌ها را زحمت کشیده‌اند و تهیه کرده‌اند. بسیاری از این دوستان را می‌شناسم و فقط شاید از لحاظ مادی تأمین شده‌اند و از لحاظ معنوی حتی اسم‌شان در آخر و یا اول کتاب نیامده است. می‌شود گفت که در این صورت، تمام این کارها به اسم نویسنده تمام می‌شود. سوالم از آقای غفارزادگان این است که این دوستان چند نفر بودند و چرا اسمی از آن‌ها برده نشده است؟

غفارزادگان: تهیه فهرست اعلام که شما می‌گویید، واقعاً کار بسیار سختی است. دو سه نفر از دوستان ما (آقای گلشن و دوستان دیگر) این کار را

انجام می‌دهند. این‌ها حتی پول چندانی هم در قبال این کار دریافت نمی‌کنند و ادامه کار از طرف این دوستان، برای من حیرت‌انگیز است. البته، یک بار خواستیم تمام اسم‌ها را در کتاب درج کنیم، اما لیستی که از اسم‌ها به من دادند، خیلی زیاد بود؛ بعضی‌ها را اصلاً نمی‌دانستم چه کاره‌اند.

هدیه شریفی: من به استان‌های متعددی رفته‌ام و دیده‌ام که مسئول پخش توزیع دفتر، همیشه کتاب‌های چلچراغ و فرزندان را به همراه داشته و دفتر انتشارات کمک آموزشی، قوی‌ترین مرکز توزیع در کل کشور است و در هر استان یک مسئول توزیع و هر مسئول توزیع چندین نفر همکار دارد. چطور است که شما بحث توزیع و پخش کتاب را با مشکل روبه‌رو می‌بینید؟ در حالی که کتاب به راحتی می‌تواند وارد مدارس شود و از این نظر، از طرف دفتر انتشارات کمک آموزشی، مشکلی وجود ندارد.

غفارزادگان: درست است. دفتر، سیستم توزیع بسیار نیرومندی دارد. سوالی که خانم نجف‌خانی پرسیدند، این بود که پخش این کتاب‌ها در مدارس چگونه است. من مشخصاً در مدارس ندیده‌ام. پیشنهاد داده‌ام که برای مدارس بفرستند. البته اگر توزیع‌شان خوب بود، بعضی از این کتاب‌ها به چاپ پنجم و ششم می‌رسید. دو سه ماه توزیع خوب کردند و بیشتر کتاب‌ها به چاپ دوم و سوم رسید. اوایل، زمان آقای گلدان‌ساز، چند عنوان از کتاب‌های ما در مدت بسیار کوتاهی به چاپ دوم و سوم رسید و حتی یک کتاب هم اهدایی نبود. بله، این توزیع هست، ولی به صورتی که به همه کتابخانه‌ها و مراکز فرهنگی بفرستند، نیست. مثلاً من یک لیست ۳۰۰-۲۰۰ نفره از نشریات و اشخاص فرهنگی تهیه کردم، ولی این کتاب‌ها به دست‌شان نرسید و این کار انجام نشد.

در مورد قیمت سؤال شد. خوشبختانه، قیمت کتاب‌ها بسیار مناسب و بین ۲۰۰ تا ۲۲۰ تومان است. مثلاً اگر شما ده جلد از کتاب‌های فرزندان را بگیرید، به همراه کاور قشنگی که دارد، ۲۲۰۰ تومان قیمت دارد و هدیه بسیار خوبی است و اگر روی این کتاب‌ها کار تبلیغی انجام می‌شد، خیلی خوب می‌شد.

هدیه شریفی: چون من در شهرستان‌ها بوده‌ام و این کتاب‌ها را دست توزیع‌کنندگان دیده‌ام، می‌خواستم ببینم که آیا شما در این مورد بررسی کردید که ببینید آیا کتاب‌ها به دست مدیران رسیده یا نه؟

غفارزادگان: نه، ما هیچ کاری تحقیقی انجام نداده‌ایم که توزیع به چه شکل بوده است. ظاهراً این کتاب‌ها باید به مدارس برود و مدرسه هم کتاب‌ها را در کتابخانه بگذارد.

کاموس: بحث در مورد توزیع را هم چنان بازمی‌گذاریم تا در جلسه‌ای دیگر به آن بپردازیم. بسیار سپاس‌گزاریم از استاد محمود حکیمی، جناب آقای داود غفارزادگان، دبیر طرح چلچراغ و حوصله و شرکت همه دوستان حاضر در این جلسه.